

نگاهی به مرغابی وحشی ایبسن

پیشنهاد نمایشنامه، جهت عید خوانی

فاطمه منصوری نصرآباد

مترجم



هنریک ایبسن از بزرگان هنر نمایشنامه‌نویسی است که هر علاقه‌مند به دنیای نمایش اگر از آثارش نخوانده باشد، مطمئناً اسم او را شنیده است. برخی حتی ایبسن را در کنار شکسپیر گذاشته و او را جزو بزرگترین نمایشنامه‌نویسان می‌دانند. بهزاد قادری ویدالله آقا عباسی با همکاری هم این نمایشنامه را برای بخش «مجموعه نمایشنامه‌های بیدگل» ترجمه کرده‌اند. البته در طول سال‌ها دو مترجم دیگر هم این اثر را به فارسی برگردانده‌اند. داستان این نمایشنامه در پنج پرده روایت می‌شود. پرده اول میهمانی‌ای در خانه پدري شخصیت اصلی داستان یعنی گرگرس ورله روایت می‌شود. در چهار پرده بعدی ماجرای داستان تماماً در خانه دوست قدیمی گرگرس، یالمار ایکدال، در جریان است. اما ماجرا چیست؟ در واقع گرگرس ورله پس از چندین سال تبعید خودخواسته به شهر بازمی‌گردد و پدرش برای او میهمانی ترتیب می‌دهد. در آنجا او به پدرش اتهام دروغ‌گویی می‌زند و ادعا می‌کند باید دروغی که تا به امروز پیش خود حفظ کرده را بر ملا کند. در ادامه ماجرا گرگرس متوجه می‌شود بخشی از گذشته و این دروغ به دوست قدیمی اش یالمار مربوط است. ماجرا مربوط به گذشته و ازدواج یالمار با خدمتکار خانه ورله‌ها است. گرگرس سراغ دوستش می‌رود تا به او نشان بدهد حقیقت واقعی چیست و در ادامه ماجراهایی پیش می‌آید که شرح‌شان بیشتر از این جایز نیست. ایبسن در این نمایشنامه تلاش کرده است با خلق شخصیتی مانند گرگرس به مخاطب خودش نشان دهد ایده‌آل‌گرایی و کشف حقیقت همیشه مسیر درست نیست. مخاطب در طول داستان بارها با کشمکش‌هایی روبه‌رو می‌شود تا در نهایت به جواب این سؤال برسد که آیا صداقت و کشف حقیقت می‌تواند منجر به بدبختی شود؟ یک کلام، این داستان تاریک و غمگین است. نام داستان مرغابی وحشی است؛ پرنده‌ای که با ورودش به داستان توانسته به کمک نویسنده بیاید و نمادی کامل برای اتفاقات و ارزش‌های موجود در داستان بسازد. مرغابی داستان نماد آسیب‌پذیری و حس خفقان شخصیت‌های داستان است. در نهایت بحث ترجمه. این نمایشنامه تا به امروز سه بار ترجمه شده است. ترجمه میر مجید عمرانی با همین نام مرغابی وحشی مستقیم از نسخه نوری ترجمه شده است؛ اما چندان روان نیست و پیشنهاد من هم نیست. اما بین ترجمه بهزاد قادری ویدالله آقا عباسی و منوچهر انور باید بگویم کار هر دو عالی بوده است. هرچند ترجمه بهزاد قادری را بهتر می‌دانم؛ اما خیال‌تان از بابت خرید این دو ترجمه راحت باشد.



ایبسن در این نمایشنامه تلاش کرده است با خلق شخصیتی مانند گرگرس به مخاطب خودش نشان دهد ایده‌آل‌گرایی و کشف حقیقت همیشه مسیر درست نیست

روایت‌هایی از استانبول قدیم

استانبول گردی تاریخی در عید!

طاهره راهی

خبرنگار

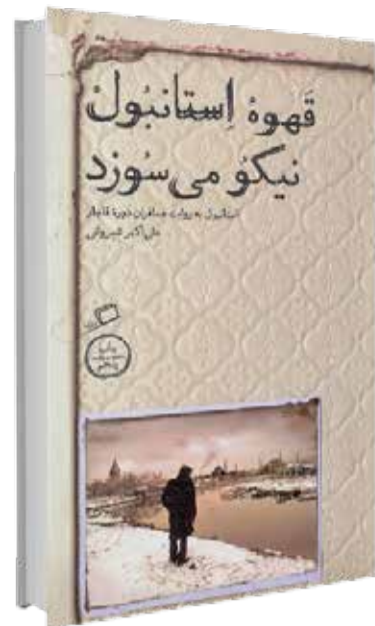


تعطیلات آن هم از نوع عید نوروز، یکی از ایامی است که مردم به شهرهای دور و نزدیک می‌روند، نه تنها شهرهای مختلف که حتی اگر اوضاع مالی‌شان مساعد باشد، کشورهای نزدیک هم مقصد مسافرت‌های ایرانیان می‌شود. از عتبات و کشورهای حاشیه خلیج فارس بگیر تا کشورهای شمالی همسایه چون ترکیه و ارمنستان. اما امسال که تعطیلات عید با ماه مبارک رمضان همزمان شده، شاید عده‌ای نتوانند به مسافرت بروند و خوب، چه چیز بهتر از کتاب می‌تواند ما را با خود همراه کند و به سفر بکشاند.

یکی از کتاب‌هایی که ما را با خود نه به شهر که به کشوری دیگر می‌کشاند کتاب «قهوه استانبول نیکو می‌سوزد» از نشر اطراف است. کتاب همانگونه که از عنوانش پیداست از استانبول می‌گوید، استانبول شهر زیبایی که تا همین صد سال پیش تقریباً هر روز در آن آتش‌سوزی اتفاق می‌افتاده، مساجد متعدد، بزرگ و زیبایی آن و همچنین سیستم کشتیرانی بیشترین جلب توجه را برای بازدیدکنندگان این شهر داشته است.

«قهوه استانبول نیکو می‌سوزد» مجموعه جالبی از مسافران ایرانی در سفر به آن شهر است، از آنچه دیده‌اند و انجام داده‌اند. وقایع کتاب از حدود ۱۵۰ الی ۲۰۰ سال پیش روایت شده‌اند. سفرهایی که مسیر ورودی‌شان اغلب از طرف روسیه و از قلیس با کشتی به استانبول بوده است. این کتاب که مجموعه دوازده سفرنامه استانبول از دوازده نفر از اهالی دوره قاجار از جمله ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار است، مانند این است که از دوازده جهت بایستی و به استانبول نگاه کنی، به طور قطع آنچه ناصرالدین شاه می‌بیند با حاج سیاح و عمادالسلطنه متفاوت است، این نگاه‌های متفاوت به استانبول، نشان می‌دهد زبان، دقت و رفتار مسافران تا چه اندازه با یکدیگر متفاوت بوده که در نوع خود نیز جالب است.

نقطه قوت این کتاب، روان بودن و جذابیت نوشتار سفرنامه‌های قاجاری است، متن کتاب به طور کلی چندان دشوار نیست، در آن هر شخص بنا به سلیقه دیدگاه‌های مختلفی به جامعه، سبک زندگی،



این کتاب که مجموعه دوازده سفرنامه به استانبول از دوازده نفر از اهالی دوره قاجار از جمله ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه قاجار است، چنان است که از دوازده جهت به استانبول نگاه می‌کنی، به طور قطع آنچه ناصرالدین شاه می‌بیند با حاج سیاح و عمادالسلطنه متفاوت است

معماری، اقتصاد، سیاست و حکومت، فرهنگ و طبیعت استانبول بیان می‌کند که دلیل جذابیت اصلی کتاب نیز همین است. کتابی که به دلیل روایت‌هایش از دوره قاجار جنبه تاریخی نیز دارد، اما با توجه به پیچیدگی متون آن دوره و حتی با وجود شرح کلمات در انتهای کتاب، ممکن است خواندن یکباره آن برای مخاطب عام خسته‌کننده باشد. هرچند تطابق روایت‌ها با استانبول امروز و یافتن محل‌های ذکر شده، می‌تواند درک ما از ترکیه امروزی مفید باشد.



از کفر من نترسیدند

عید نوروز و سکوت شوساکو اندو

لادن عظیمی

خبرنگار



در اواخر قرن ۱۶ و اوایل قرن ۱۷ میلادی فرمان منع مسیحیت در ژاپن صادر شد. فرمانی که طی ماجراهایی به سختگیرانه‌ترین شکل ممکن اجرایی شد و عرصه را برای پیروان آیین مسیح در ژاپن تنگ کرد. در آن سال‌ها که ژاپن تحت سیطره نیروهای نظامی خود یعنی سامورایی‌ها اداره می‌شد؛ پیروی از آیین مسیح هولناک‌ترین شکنجه‌ها و وحشتناک‌ترین مرگ‌ها را به‌دنبال داشت.

میلغان مسیحی بسیاری تحت شکنجه‌های طاقت‌فرسای سامورایی‌ها یا از دین خود دست‌شستند یا در راه ایمان خود از جان‌شان گذشتند.

در همان سال‌ها تعدادی مبلغ پرتغالی برای تبلیغ و البته در جست‌وجوی مرادشان پدر «فریرا» راهی سرزمین آفتاب، ژاپن، می‌شوند. آنها ژاپن را از شنیده‌های خود بسی هولناک‌تر می‌یابند و آنچه بر آنها می‌گذرد جانمایه کتابی می‌شود به نام «سکوت». در حقیقت «شوساکو اندو» نویسنده ژاپنی که خود بر آیین مسیحیت بود؛ با دستمایه قرار دادن این سوژه یکی از شاهکارهای ادبیات ژاپن را خلق کرده است. زمانی‌که چندان بلند که «حمیدرضا رفعت‌نژاد» از روی متن انگلیسی، آن را به فارسی برگردانده است.

اینکه چرا اندوبه سراغ این سوژه رفته است باید در خود او جست‌وجو کرد. در حقیقت کشمکش‌های درونی نویسنده پیرامون دین مسیحیت و نسبت آن با ژاپن بودایی او را بر آن می‌دارد تا در قالب رمان به مسأله دین در ژاپن بپردازد.

آنچه اندو بدان معتقد است و در اثرش هویدا می‌شود، این است که مسیحیت نه به دلیل خشم و خشونت سامورایی‌ها در آن دوره که به واسطه فرهنگ دینی و آیینی خود ژاپنی‌ها در این سرزمین دوام‌چندانی نیابد و از درون پوسید و از بین رفت. در «سکوت» اندو، مسیحیت نه تنها بر ژاپنی‌ها اثرگذار نیست بلکه میلغان مسیحی نیز در این سرزمین نسبت به دین خود مردد می‌شوند. در واقع سکوت بیشتر از هر چیز قصه تردید است؛ ماجرای خوره شک که به جان یقین می‌افتد و از ستون‌های محکم ایمان جز ویرانه‌ای باقی نمی‌گذارد.

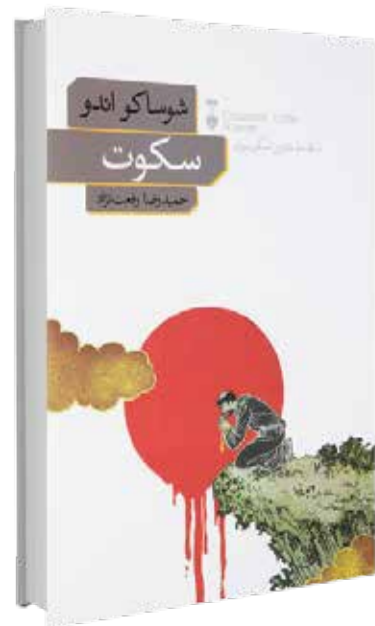
شخصیت‌های سکوت همه، در برهه‌ای از زیست‌شان به شک دچار می‌شوند. چه آگاهانه و چه ناخودآگاه شک دامن‌شان را می‌گیرد و چه بسا پیروز میدان مبارزه می‌شود.

در حقیقت درست در لحظه‌ای که گمان می‌کنند جان‌شان را پای ایمان‌شان فدا خواهند کرد، همان لحظه با تناقض و تردید و ای بسا کفر مرگ را در آغوش می‌کشند.

«سکوت» از چستی ایمان در هزارتوی شک و تردید حرف می‌زند.



شخصیت‌های سکوت همه، در برهه‌ای از زیست‌شان به شک دچار می‌شوند. چه آگاهانه و چه ناخودآگاه شک دامن‌شان را می‌گیرد و چه بسا پیروز میدان مبارزه می‌شود



پدران و پسران، این بار در ایتالیا

ملاقات با خدای بوکوفسکی در نوروزگان

فاطمه خانعلی‌زاده

خبرنگار



«فانته خدای من بود.» این جمله بوکوفسکی راجع به فائته است. همین یک جمله کافی است تا کنج‌کاو شما برانگیخته شود، مخصوصاً اگر طرفدار بوکوفسکی و اشعارش هم باشید یا حداقل رمان «عامه‌بسنند» او را خوانده باشید. بعد از خواندن این جمله انتظار شما از فائته خیلی بالا می‌رود؛ نه؟ حتماً فکر می‌کنید او باید استادی پلامتاز در ادبیات باشد که قلمش پر از صنعت و پیچش‌های هنرمندانه ادبی است.

اما فائته خداوندگار سادگی و صمیمیت است. فرقی ندارد شما به سراغ کدام رمان از فائته بروید، در تک‌تک‌شان به قدری روح زندگی خودش را جاری کرده و از زندگی خودش الهام گرفته است که انگار شخصیت اول تمام رمان‌هایش کسی نیست جز جان فائته؛ در رگ و ریشه هم همین اتفاق می‌افتد. ادبیات نوشتاری فائته به طور کلی به قدری روان است که احساس نمی‌کنید در حال خواندن یک کتاب هستید، بلکه حس می‌کنید این ماجرا یک خاطره است که برای خودتان اتفاق افتاده و حالا دارید در ذهنتان مرورش می‌کنید. شخصیت اول کتاب نویسنده‌ای میانسال است؛ همان سن و سالی که انسان دیگر کم‌کم یاد می‌گیرد از رفتار والدینش سرخورده نشود و آنها را همان‌طور که هستند بپذیرد. اما اگر پدر شما هم نیکلاس مولیسه، یک پیرمرد ایتالیایی سرکش باشد این اتفاق هیچ‌وقت برای شما نمی‌افتد.

در بخشی از کتاب، فائته در توصیف پدر می‌نویسد: «بابایم هیچ‌وقت بچه نمی‌خواست. او بناها و سنگ‌تراشان کارآموز می‌خواست، اما نویسنده، کارمند بانک، دختری متأهل و ترمزبان قطار گیرش آمد.»

شاید بتوانیم پا را کمی فراتر بگذاریم و بگویم فائته جان‌مایه این کتاب را از برادران کارامازوف برداشته است. شخصیت پدر در «رگ و ریشه» در جاهایی از کتاب بشدت به شخصیت پدر در داستان داستایوفسکی نزدیک می‌شود. می‌توان گفت ارتباط بین شخصیت اول داستان و پدرش هم، مخصوصاً در دیالوگ‌ها، نوع ایتالیایی شده‌ای از روابط پدر و پسر در کتاب برادران کارامازوف است. شیفتگی فائته نسبت به داستایوفسکی در همین کتاب هم مشخص است، جایی که می‌نویسد: «روح بزرگی برای همیشه به زندگی من وارد شد. انسمش فتودور داستایوفسکی بود. او بیشتر از هر انسان دیگری از پدرها و پسرها می‌دانست.»

اما رگ و ریشه فقط برای پدرها و پسرها نیست. جذابیت و کشش داستان وقتی با ترجمه خوب محمدرضا شکاری همراه می‌شود، رگ و ریشه را به کتابی خواندنی بدل می‌کند. پس اگر هنوز با دنیای دوست‌داشتنی فائته آشنا نشده‌اید، تعلل نکنید که این کتاب باعث رگ و ریشه دار شدن آشنایی شما با فائته خواهد شد.